

هو‌العلیم

جایگاه انسان در عالم هستی

عید فطر ۱۴۲۳ هجری قمری

بیانات:

آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدس الله سره



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الواصل الحمد بالنعم والنعم بالشكر. نحمده على آلائه كما نحمده على بلائه، و نستعينه على هذه النفوس البطاء عما أمرت به، السراع إلى ما نهيت عنه، و نستغفره عما أحاط به علمه و أحصاه كتابه؛ علم غير قاصر و كتاب غير مغادر، و نؤمن به إيمان من عاين الغيوب و وقف على الموعود؛ إيماناً نفى إخلاصه الشرك و يقينه الشك، و أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له و أن محمداً [صلى الله عليه و آله و سلم] عبده و رسوله أرسله بالهدى و دين الحق ليظهره على الدين كله و لو كره المشركون؛ شهادتان تصعدان القول و ترفعان العمل، لا يخف ميزان تواضعان فيه و لا يتقل ميزان ترفعان عنه.

أوصيكم عباد الله بتقوى الله التي هي الزاد و بها المعاد [المعاد]؛ زاد مبلغ و معاد [معاد] منجج، دعا إليها خير داع و وعاها خير وواع؛ فأسمع داعيها و فاز واعيها.^١

(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * فُلُّ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُن لَّهُ كُفُوًا أَحَدٌ).^٢

رمز رستگاری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ * لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا أُشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَلِدُونَ * لَا يَحْرُغُهُمَ الْفَرْغُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّوهُمْ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمُ الَّذِي كُنْتُمْ

^١ برگرفته از نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۱۶۹.

^٢ سوره إخلاص (۱۱۲). الله شناسی، ج ۳، ص ۲۵۶:

«به اسم خداوند که دارای صفت رحمانیت و رحیمیت است * بگو: داستان از این قرار است که خداوند دارای صفت احدیت است * خداوند صمد است (مقصد و مقصود همه است، یا تو پُر است و تو خالی نیست) * نمی زاید و زاییده نشده است * و هیچ کس برای او همتا و انبازی نمی تواند بوده باشد.»

ثَوَعْدُونَ^۱

صلواتی عنایت بفرمایید!

خداوند متعال در این آیات رمز و راز سعادت و رستگاری را بیان کرده است. می‌فرماید:

«آن کسانی که خُسْنای الهی شامل حال آنها شده باشد و آن اراده بر صلاح و فلاح و رستگاری، مشمول آنها شده باشد، دیگر از عذاب الهی و نگرانی‌های روز قیامت در امان هستند و تماس با آتش ندارند و صدای جهنم و لهیب آن به گوش آنها نمی‌رسد و در بهشت در جنات خُلد به نَعْم الهی متنعم هستند و آن فزع و اضطراب اکبر و نگرانی بی‌حد و حصر که از احوال روز قیامت است و شامل حال بشر می‌شود، دامن آنها را نمی‌گیرد و آنها در کمال امن و آرامش و سکونت و اطمینان به سر می‌برند و ملائکه با آنها ملاقات می‌کنند و به آنها بشارت می‌دهند که امروز همان روزی است که خدای متعال در عالم دنیا به شما وعده آن روز را داده بود و جزای عمل و پاداش کارهای دنیا را در امروز می‌بینید.»

اینها چه کسانی هستند و نسبت به سایر افراد چه امتیازی دارند و چرا اراده بر خیر الهی شامل حال این افراد شده است؟! **(سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحَسَنَى)**؛ «اراده بر خیر ما شامل حال این افراد شده است.» خدای متعال به واسطه حکمت قاهره خود که بشر را خلق فرمود، او را در بهترین وضع و بهترین وزان خلق نمود و صفات کمالیه خود را در وجود او به‌ودیعه نهاد و استعداد برای کمال را در وجود او قرار داد. همه افراد بشر بدون تفاوت و بدون اختلاف مشمول این نعمت الهی هستند و این استعداد برای رسیدن به کمال را دارند. در آیه شریفه می‌فرماید:

(لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ * ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَفَلِينَ * إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ)^۲

«ما انسان را در بهترین نظام خلق کردیم و بهترین موقعیت را در عالم هستی نصیب او کردیم. [بعد او را به عوالم مادون تنزل دادیم، مگر آن کسانی که ایمان بیاورند و عمل صالح انجام بدهند که اینها به یک اجر بدون حد و بدون حساب و بدون منت خواهند رسید.]»

شرافت انسان نسبت به سایر مخلوقات

توجه کنید، از بین همه مخلوقاتی که خدای متعال خلق کرده است - از عالم ماده، زمین و آسمان؛ از عوالم معنا، ملائکه، اجنه، شیاطین، ارواح طیبه، ارواح نورانیه و عوالم انوار - این تعبیر **(أَحْسَن)**

^۱ سوره انبیاء (۲۱) آیات ۱۰۱ - ۱۰۳.

^۲ سوره تین (۹۵) آیات ۴ - ۶.

تَقْوِيم) به انسان اختصاص داده شده است! خدا هیچ‌گاه راجع به خلقت ملائکه نفرموده است که ما آنها را **(فِي أَحْسَنِ تَقْوِيم)** خلق کردیم، در بهترین نظام و بهترین شکل خلق کردیم؛ هیچ‌گاه راجع به آنچه نفرموده است که ما آنها را در بهترین نظام و بهترین صورت بیافریدیم؛ اما این مسئله و این تعبیر از خدای متعال راجع به انسان در اشکال و تعابیر مختلف دیده می‌شود! در اینجا می‌فرماید: **(فِي أَحْسَنِ تَقْوِيم)**؛ «در بهترین وزان.» در آیه دیگر می‌فرماید: **(فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ)**؛^۱ در اینجا بهترین خالق مورد ارزیابی قرار گرفته است.

از آنجایی که خدای متعال همه عوالم وجود را مُتَسَبِّب به خود می‌داند و خود را مالک و سلطان بر همه عوالم وجود به حساب می‌آورد، دیگر در اینجا خالق نمی‌تواند متعدّد باشد. بهترین خالق به این معنا نیست که در قبال خدای متعال خالق‌های دیگری به‌عنوان ندّ و ضدّ او مطرح هستند، بلکه در اینجا خالق به لحاظ انتساب به جنبه خلقی، متعدّد شده است؛ خدای متعال در خلقت آسمان و زمین یک نوع خالقیت و یک نوع بروز و ظهور دارد، در خلقت عوالم وجود یک نوع بروز و ظهور دیگری دارد، در خلقت جنّ یک نوع بروز و ظهوری دارد، و خدای متعال در خلقت انسان بروز و ظهور متفاوتی از سایر جنبه‌های خلقی مختلف دارد و از میان همه اینها نسبت به انسان تعبیر احسن را به کار برده است: **(تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ)**؛ یعنی در مقام خلقت انسان، بهتر از این نمی‌توانست انجام بگیرد! نکته را دریافتید؟ یعنی خلقتی که در انسان به کار رفته است بهتر از این نمی‌شد انجام بگیرد. خدای متعال در این خلقت انسان سنگ تمام گذاشته است، خدای متعال در این خلقت انسان همه آنچه در توان و قدرت خود داشته است به کار برده است، مسئله شوخی نیست! خدای متعال در این خلقت انسان آنچه برای رشد و کمال او به بی‌نهایت لازم است، قرار داده است و از این مسئله تعبیر به **(أَحْسَنِ تَقْوِيم)** فرموده است. **(لَفَدَّ خَلْقَنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيم)**؛ «ما انسان را در بهترین نظام و بهترین وزان خلق کردیم.»

(ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ)؛ «بعد او را به عوالم مادون تنزل دادیم.» **(إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ)**؛ «مگر آن کسانی که ایمان بیاورند و عمل صالح انجام بدهند که اینها به یک اجر بدون حدّ و بدون حساب و بدون منت خواهند رسید.»

معنای ﴿أَحْسَنِ تَقْوِيم﴾ در خلقت انسان

^۱ سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱۴. امام شناسی، ج ۱۱، ص ۲۳۴.

«پس پر برکت است خداوند که از میان آفرینندگان بهتر و نیکوتر است.»

معنای **(أَحْسَنَ تَقْوِيمٍ)** در اینجا چیست؟ اگر ما به کیفیت نزول وجود در عالم خلقت توجه کنیم متوجه این نکته می شویم که خدای متعال برای خلقت عوالم وجود، اسماء و صفات جمالیه و جلالیه خود را در قالب جزئیات و در محدودیت‌های مختلفه تنزل داده است. در عالم وجود هر کدام از مخلوقات حصه‌ای از اسماء و صفات پروردگار را واجد است که در میان همه اینها انسان به این شرافت مشرف و به این تاج کرامت متوجج است که خدای متعال از خود وجود لا انتها و ذات خود و از آن حقیقت لا حد و لا رسم و هویت غیر مُشار خود در وجود انسان تنزل داده است؛ یعنی علاوه بر اینکه وجود از اسماء و صفات کلیه پروردگار تراوش پیدا می‌کند، آنچه از همه اینها مهم‌تر است و آنچه قابلیتش قابل ارزش و قیاس با سایر آثار وجودیه پروردگار نیست عبارت است از «ذات پروردگار» که این مرتبه مرتبه‌ای است که انسان نمی‌تواند آن را تصور و درک کند!

لذا به جهت همین مایه و سرمایه‌ای که خدای متعال در وجود انسان قرار داده است، انسان نسبت به سایر مخلوقات تفضیل و برتری پیدا کرده است، موقعیت و استعداد انسان نسبت به همه استعدادها و موقعیت‌ها در سایر مخلوقات متفاوت است و رشد و کمال بی‌نهایتی که بر وجود انسان مترتب است در سایر مخلوقات نیست. اینجا جایی است که حتی ملائکه مقرب نمی‌توانند در این افق سیر کنند، اینجا مکانی است که سعه وجودی همه افراد و همه بندگان در این محدوده متوقف می‌شود و فقط وجود انسان است که خطاب **(ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى)**^۱ شامل حال او می‌شود و اظهار عجز ملائکه مقرب که «لَوْ دَنَوْتُ أَنْمَلَةً لَأَخْتَرَقْتُ»^۲ در اینجا وارد می‌شود. این مکان و این موقعیت اختصاص به انسان دارد و اینجا جایی است که هیچ کمالی مافوق آن مطرح نیست!

پس ما باید قدر و قیمت خود را بدانیم و نسبت به این موقعیتی که خدای متعال برای ما قرار داده است متوجه باشیم و تنبه داشته باشیم و این سرمایه را رایگان و مجان از دست ندهیم و از آنچه خدای متعال از آن نسبت به سایر مخلوقات خود به‌عنوان **(أَحْسَنَ)** تعبیر آورده است، غافل نباشیم و نسبت به آن مسئله‌ای که خدای متعال به‌واسطه آن بر سایر مخلوقات خود فخر می‌فرشد بی‌تفاوت نباشیم! آنجا مقام، مقام توحید است.

^۱ سوره نجم (۵۳) آیه ۸ و ۹. الله شناسی، ج ۱، ص ۹۸:

«و پس از آن نزدیک‌تر شد و خود را به حضرت رب‌العزه درآویخت و در نزدیک‌ترین مقام متصور که به قدر دو نیمه و تر کمان تا سر کمان (دو ذراع) بلکه نزدیک‌تر از آن بود واقع گشت.»

^۲ مناقب آل‌ابی‌طالب علیهم السلام، ج ۱، ص ۱۷۹.

﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾؛ ما انسان را در بهترین موقعیت که عبارت از «سکونت و وقوف در عالم توحید و توحید ذاتی پروردگار» است قرار دادیم، ما سرشت انسان را از آنجا بیافریدیم و او را با تعلق به ماده بیامیختیم و خلط بین این دو جنبه کردیم. آنجا عالم توحید است، عالم روح و ریحان است، عالم صفا و یکرنگی است، عالم حقیقت است. در آنجا دیگر اعتبارات وجود ندارد، من و تویی وجود ندارد، باید و شاید وجود ندارد. آنجا عالم وحدت است، عالم صفا و صمیمیت مطلقه است. در آنجا هیچ جنبه تعین و خودنمایی و استقلال راه ندارد، و از آن عالم تعبیر به ﴿أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾ شده است. ما انسان را در این موقعیت قرار دادیم و استعداد برای برگشت به اینجا را در وجود او قرار دادیم و اینکه برای رسیدن به آن مقام و مرتبه تکاملی خود و برای تحقق بخشیدن نسبت به این مقام و موقعیت، توان آن را دارد؛ درحالی که سایر مخلوقات اگر هم بخواهند نمی‌توانند به یک‌هم‌چنین مرتبه‌ای برسند! ما این ﴿أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾ را قرار دادیم.

معنای ﴿أَسْفَلَ سَفَلِينَ﴾ در قرآن کریم

حالا مطلب به اینجا ختم نمی‌شود، ﴿ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَفَلِينَ﴾؛ ما انسان را در عالم دنیا نازل کردیم، عالم دنیا یعنی عالم تعلقات، عالم اعتبارات، عالم تعینات، عالم خود رأیی‌ها و خودمحوری‌ها، عالم چشم و هم‌چشمی‌ها، عالم حسادت‌ها و خودبینی‌ها، عالم برون‌نگریستن‌ها و درون‌نگریستن‌ها، عالم از خود بیرون شدن‌ها! ما انسان را به این عالم آوردیم، این عالم عالم أسفل السافلین است؛ یعنی از نقطه نظر سیر در عوالم وجود و از نقطه نظر إغتراب و بُعد به پروردگار، پایین‌ترین و مُنحط‌ترین عالم، این عالم اعتبارات است!

پس مقصود از ﴿أَسْفَلَ سَفَلِينَ﴾ عالم ماده و کُره خاکی نیست. کُره خاکی و عالم ماده، مخلوقی از مخلوقات پروردگار است و ایراد و اشکال متوجه سکونت و توقف انسان در عالم خاکی و تعلق و استفاده و بهره‌گیری از ماده و آثار ماده و منفعت‌های مترتبه بر توقف و سکونت در عالم ماده نیست، بلکه مقصود از ﴿أَسْفَلَ سَفَلِينَ﴾ و این تعبیری که خدای متعال در اینجا آورده است - تا نهایت ذلت و پستی و دنائت را نسبت به موقعیت انسان بنمایاند - عبارت است از تعلق به ماده و گرفتاری در این ماده و دل بستن به این ماده و فراموش کردن ارزش‌هایی که خدای متعال در ما قرار داده است و پا بند شدن به تعلقات و اعتبارات در این عالم ماده! اینها مقصود از ﴿أَسْفَلَ سَفَلِينَ﴾ است که انسان در تعلق به عالم ماده، به اینها مبتلا می‌شود، بر خلاف تمام آن چیزهایی که خدای متعال به لحاظ آنها تعبیر به ﴿أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾ کرده است.

آنجا عالم وحدت است، اینجا عالم کثرت است! آنجا عالم توحید است، اینجا عالم خودبینی و خود رأیی و برای خود داشتن است! آنجا عالم یکرنگی است، اینجا عالم خودنمایی و بروز و ظهور خود و نفسیات خود است! آنجا عالم عدم تفاوت و عدم تعین است، اینجا عالم خودمحوری و جلب همه منافع برای خود و دیگران را از منافع محروم کردن است! آنجا عالم وحدت در نفوس است، اینجا بنا بر کثرت در نفوس و جدایی و افتراق بین نفوس و سوءظن بین نفوس و جدایی و بینوایی بین نفوس است! اصلاً اساس و محور عالم دنیا را تفرقه تشکیل می‌دهد. این معنا، معنای **﴿أَسْفَلَ سَفَلِينَ﴾** است.

این عالم، عالمی است که محط برای این گونه صفات رذیله است، این عالم موقعیتی است که این گونه صفات می‌تواند در اینجا پرورش پیدا کند. تا وقتی که انسان در آن عالم بود از این مسائل خبری نبود؛ در عالم برزخ و در عالم قیامت از این مطالب خبری نیست و در عوالم غیب و در عوالم ربوبی از این مطالب به چشم نمی‌خورد. آمدن در این دنیا ما را به این ابتلائات مبتلا کرده است و تعلق به این دنیا و به عالم ماده است که ما را از آن نگرش توحیدی به نگرش کثرات واداشته است.

﴿إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾؛ «مگر آن کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند!» فقط اینها افرادی هستند که خود را از تعلقات و گرفتاری‌ها و متصف شدن به این صفات ذمیمه و این رذائل اخلاقی بیرون می‌کشند. مسئله اول و اصلی، اعتقاد و ایمان است؛ [یعنی] ایمان [داشتن] و عملی را با اعتقاد انجام دادن! دوم، براساس آن ایمان، پیگیری کردن و خود را بیکار و مهمل نگذاردن و مطالب را متابعت کردن و رفتن به دنبال راه و مسیری که برای پیمودن است و عمل کردن به دستوری که برای حرکت است.

﴿ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾؛ انسان ایمان [آورد] و عمل صالح را انجام بدهد. بنابراین در هر مرتبه از مراتب وجود و در هر دقیقه از دقایق شبانه‌روز و در هر ساعت و در هر موقف و در هر حادثه و در هر مسئله‌ای که انسان با آن مواجه می‌شود باید بداند که در آنجا باید این دو نکته را مورد توجه قرار بدهد و به این دو مسئله عمل کند: **﴿ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾**؛ اول باید ذهنش را متوجه پروردگار کند و در آن واقعه و موقف از خدا استمداد کند، و به دنبال آن استمداد از فیوضات و نفعات الهی، عمل صالح انجام بدهد؛ [یعنی] آن عملی که بر وفق مقتضای عقل و منطق و دستور شرع به آن سفارش و پیشنهاد شده است! همین‌طور [سر خود] نمی‌توان عمل کرد! این تعلق به عالم کثرت موجب تنزل انسان می‌شود.

تعبیر خداوند از گرایش انسان از عالم توحید به عالم ماده

خدای متعال از وجود انسان در آن عالم و بعد گرایش او به عالم ماده این طور تعبیر می کند:

﴿فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى * إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَى * وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَضْحَى * فَوَسَّوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَى﴾^۱.

ما به آدم در زمانی که در جنت بود و در ﴿أَحْسَنَ تَقْوِيمٍ﴾ قرار داشت و هنوز به این عالم ماده تنزل و تعلق پیدا نکرده بود، این مطالب را گوشزد کردیم؛ الآن هم این مطالب را برای شما بازگو می کنیم!

ما به آدم گفتیم: ﴿إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ﴾؛ این شیطان که می بینی هم دشمن تو است و هم دشمن همسر تو است، یعنی خدای متعال در اینجا این زوج را کاملاً نسبت به وسوسه ها و خطراتی که این شیطان دارد بیم داده است، چه نسبت به شوهر و چه نسبت به زن؛ چه نسبت به پدر و چه نسبت به مادر؛ چه نسبت به برادر و چه نسبت به خواهر؛ چه نسبت به زن و چه نسبت به مرد! در تمام این موارد انسان باید راه های نفوذ را سد کند.

﴿إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ﴾؛ تأکیدی که در اینجا شده برای این مسئله است که هیچ کدام از دو طرف تصور نکنند که از دستبرد شیطان به دور هستند، چون هر کدام از دو جنس نسبت به این قضیه مساوی هستند!

﴿فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى﴾؛ «مبادا شما را از بهشت خارج کند و مورد شقاوت قرار بگیرید!»

﴿إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَى﴾؛ «اگر تو در بهشت باشی هیچ وقت گرسنه نمی شوی، هیچ وقت بدون لباس نخواهی بود، هیچ وقت عیوب تو بر ملا نخواهد شد، هیچ وقت حالت افتقار و احتیاج در تو پیدا نخواهد شد و هیچ وقت دچار ناراحتی نخواهی شد!»

اینها از خصوصیات بهشت است. همان طور که عرض شد در خصوصیات بهشت که مربوط

^۱ سوره طه (۲۰) آیات ۱۱۷ - ۱۲۰. الله شناسی، ج ۳، ص ۱۴۹:

«و آنگاه گفتیم: ای آدم، این شیطان دشمن تو و دشمن جفتت می باشد (متوجه باش که شما را نفریید و) از بهشت بیرونتان ننماید که در آن صورت دچار سختی و مشکلات خواهید شد * از برای تو در بهشت (همه چیز مهیا است) جایی است که گرسنه نمی شوی و برهنه نمی گردی * و حَقّاً تو در آنجا تشنه نمی شوی و آفتاب گرم بر تو اثری نمی گذارد * با همه این سفارش ها شیطان در آدم وسوسه کرد و گفت: ای آدم آیا (دوست داری) تو را بر شجره خلود و درخت ابدیت که هیچ گاه کهنه و فرسوده نگردد دلالت نمایم؟!»

به عالم توحید است این مسائل موجود است. در آنجا نگرانی نیست، در آنجا گرسنگی نیست، در آنجا تشنگی نیست، در آنجا برهنگی نیست، در آنجا مکشوف شدن سَوَات و صفات ناشایست انسان نیست؛ بلکه در آنجا همه یکرنگی است، در آنجا همه صفا است، در آنجا همه رَوح و رضوان است!

﴿فَوَسَّوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَى﴾؛ «شیطان

وسوسه کرد و گفت: آیا من تو را راهنمایی کنم به درختی که آن درخت همیشه برای تو خواهد بود؟ آن درخت زندگی و استفاده از دنیا برای تو ابدی خواهد بود و تعلق تو نسبت به ما یملک خودت تعلق همیشگی خواهد بود!» سلطنت، سلطنت همیشگی است؛ شجر، شجر همیشگی است!

در این آیه استفاده از منافع دنیا از نظر مادی تعبیر به «شجر» و استفاده از منافع دنیا به صورت روحی و به صورت نفسی تعبیر به «مُلک» شده است؛ یعنی من این دنیا و منافع دنیا را برای تو تضمین می‌کنم. آنچه در این عالم است - که نَعَم ظاهری الهی در این عالم فناپذیر است - در آنجا شیطان وسوسه می‌کند و با مطالب و مسائل خلاف، خلاف را به انسان تزریق می‌کند و آن را برای انسان جلوه می‌دهد، آن حقیقت را کنار می‌گذارد، آنچه از آنجا آمده‌ایم را به فراموشی می‌سپارد و دل انسان را به آنچه زوال‌پذیر و فناپذیر است خوش می‌کند، دقیقاً بر خلاف آنچه بوده است کم‌کم وسوسه می‌کند و آن موقعیت اول را به طور کلی از بین می‌برد.

زوال‌پذیر بودن مسائل دنیوی

﴿وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَى﴾؛ [شیطان می‌گوید:] «این سلطنت هیچ‌وقت فنا نمی‌پذیرد!» در حالی که انسان گول می‌خورد و غَرّه می‌شود و بعد یک‌مرتبه می‌بیند آن وعده‌هایی که در ذهنش بود و تصور می‌کرد، آن ارتباطاتی که در ذهن خودش ابدی می‌پنداشت، آن رفاقت‌هایی را که تصور می‌کرد دیگر انتهایی ندارد، آن قوم و خویشی‌هایی که تصور می‌کرد بی‌پایان است، آن سلطنتی را که تصور می‌کرد دنیا هم نمی‌تواند از او بگیرد، آن ارتباطاتی که خیال می‌کرد برای او همیشگی خواهد بود، یک‌مرتبه همه آنها از بین می‌رود؛ قوم و خویش از بین می‌رود، رفیق انسان را کنار می‌گذارد، سلطنت برمی‌گردد، خلع و مطرود می‌شود و در کناری قرار می‌گیرد!

عجب، ما چه فکر می‌کردیم! چطور این مسائل در ذهن ما مستقر شده بود؟! چگونه ما می‌اندیشیدیم که این تعلقات برای ما جاودانه است؟! چطور ما می‌اندیشیدیم که این مسائلی که در حول و حوش ما می‌گذرد برای ما همیشگی خواهد بود؟! اما الآن می‌بینیم که دیگر از آنها خبری نیست؛ نه رفیقی است که دست ما را بگیرد، نه قوم و خویشی است که دیگر به ما توجهی کند و نه سلطنت و

مُکنتی است که ما به پُشت گرمی و پشتوانه او زندگی خود را بگذرانیم! آن وقت انسان می بیند که عمرش از بین رفته و سرمایه ها همه بر باد داده شده است و آفتاب عمر بر لب بام است و دیگر مجالی برای تدارک باقی نمانده است.

خدای متعال همین مطلبی را که به آدم فرموده است، به ما هم می فرماید:

﴿يٰۤاَيُّهَا اٰدَمُ لَا يَفْتِنَنَّكَ الشَّيْطٰنُ كَمَا اَخْرَجَ اٰبَوَيْكَ مِنَ الْجَنَّةِ﴾^۱

«ای بنی آدم، مبادا شیطان شما را بفریبد و گول بزند، [همان طور که پدر و مادرتان را از بهشت بیرون کرد]!»

واقعاً عجیب است! با چشم خود مسائل را در این دنیا می بینیم ولی عبرت نمی گیریم و وضعیت و تعلق به نحوی است که پرده بر جلوی چشمان ما افتاده است. خودمان با چشم خودمان تمام مسائل را دیدیم و تمام موقعیت ها را مشاهده کردیم. آن حکومت ها کجا رفت؟ آن حکومت هایی که آنها آن را مؤید می پنداشتند کجا رفت؟ به یک چشم به هم زدن و به یک اراده و اختیار الهی، طومار آن سلطنت ها همه برچیده شد و برای یافتن جا و موقعیت و کسب رفیق و صدیق به هر کجا سر زدند و به هر کجا فرود آمدند، اما کسی آنها را مجال نداد! این برای ما عبرت نیست؟! واقعاً این برای ما عبرت نیست؟! آنها چگونه می پنداشتند و در ذهن آنها چه می گذشت؟ آن چیزی که به آن اعتماد می کردند کجا رفت؟ آن چیزی که به آن تکیه داشتند چه شد؟ آن دوستانشان چه شد؟ آن قوایشان چه شد؟ آن رابطین خودشان و روابط در این طرف و آن طرف چه شد؟ تمام اینها همه رفت! آیا این مسئله نباید برای ما عبرت بشود که روزی هم برای ما خواهد آمد؟! آنگاه که ندای اجل سر رسد، دیگر نه رفیقی در آنجا به فریاد ما می رسد و نه مال و مُکنت در آنجا دستی از ما می گیرد و نه دیگر روابط می تواند کاری برای ما انجام بدهد! اینها چیزهایی بود که با چشم خودمان دیدیم. تمام اینها هشدارها و ندهای خدا در وجدان و ضمیر یکایک ما است که ما را نسبت به موقعیت خودمان آشنا کند. هر کسی در هر وضعیتی که هست نباید آن مسئله را فراموش کند؛ من نسبت به موقعیت خودم، شما هم نسبت به موقعیت خودتان!

﴿يٰۤاَيُّهَا اٰدَمُ لَا يَفْتِنَنَّكَ الشَّيْطٰنُ كَمَا اَخْرَجَ اٰبَوَيْكَ مِنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا﴾

^۱ سوره اعراف (۷) آیه ۲۷. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۱۴۳:

«ای پسران آدم، شیطان شما را به فتنه نیفکند، همان طور که پدر و مادرتان را از بهشت بیرون کرد!»

این آیه خیلی آیه عجیبی است! خدا می فرماید: کاری که شیطان انجام می دهد این است که آن لباس و پوشش تقوا و تنزیه و تزکیه را از وجود انسان درمی آورد.

کدام لباس مدّ نظر اسلام است؟

﴿وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ﴾^۲؛ لباس یعنی آن چیزی که انسان می پوشد تا به واسطه آن خودش را از دستبرد نامایمات حفظ کند. انسان در گرما لباس می پوشد برای اینکه خود را از گرما حفظ کند، در سرما لباس می پوشد تا برودت بر او تأثیر نگذارد. اگر انسان لباس را در بیاورد، دچار اقسام امراض و آلام می شود. خدای متعال ما را به نحوی قرار نداده است که این بدن ظاهری ما بدون لباس باشد؛ در معرض گرما و سرما قرار گرفتن، این بدن را دچار آفت و ابتلا می کند. حال که این بدن ما به لباس نیاز دارد، آیا روح ما لباس نمی خواهد؟! آیا روح ما برای مواجهه با خطرات و صدمه ها و برای درافتادن با گناهان و زشتی ها و ارتکاب جرائم و قبائح احتیاج به لباس و پوشش ندارد؟!

آن پوشش چیست؟ آن پوشش عبارت است از «تقوا» و عبارت است از اینکه انسان خودش را در حصن و در حرم امن و امان ایمان به خدا در بیاورد. این برای انسان لباس می شود. وقتی که انسان می خواهد از منزل خارج بشود، اول این لباس را بپوشد بعد از منزل بیرون بیاید! وقتی که انسان می خواهد با شخصی ملاقات کند، قبل از اینکه وارد خانه او بشود این لباس را بپوشد [بعد وارد خانه او بشود!] پوشیدن این لباس یعنی مواظب باشد در آنجا چه می گوید؛ خدای ناکرده حرف خلاف نزند، خدای ناکرده احساسات بر او غلبه نکند، خدای ناکرده نفس حقایق را پنهان نکند و برای رسیدن به حطامی چند، روی حق و واقع و صدق پا نگذارد! وقتی که انسان می خواهد وارد حجره و محلّ تجارت و کارش بشود، اول آن لباس را بپوشد بعد وارد بشود! وقتی که انسان می خواهد با رفیقش برخورد کند، اول آن لباس را بپوشد بعد برخورد کند! در تمام موارد اول انسان آن لباس را بپوشد و لحظه ای تأمل کند و خود را در قبال پروردگار و در قبال اعمال خودش مُحاسب بباید که روزی از او سؤال خواهد

^۱ سوره اعراف (۷) آیه ۲۷. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۱۴۸:

«ای فرزندان آدم، البته نباید شیطان شما را به فتنه اندازد؛ هم چنان که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون نمود، به طوری که لباس آنها را از تشنان جدا کرد تا اینکه زشتی ها و قبائح آنها را به ایشان بنمایاند!»

^۲ سوره اعراف (۷) آیه ۲۶. امام شناسی، ج ۹، ۲۷۵:

«و لباس تقوا، آن لباس پسندیده و اختیار شده است.»

شد!^۱

[شیطان] لباس ما را درمی آورد همان طوری که **«يَنْزِعُ عَنْهُمَا»**؛ لباس را از تن آنها درآورد. آن توجه به پروردگار را از آدم و همسر او زدود و به واسطه این عدم توجه، میل به دنیا پیدا کردند و خلاف دستور عمل کردند! [خدا می فرماید]: ما گفتیم از این درخت نخورید! ولی رفتند و خوردند.

جلوه دادن نقاط ضعف انسان توسط شیطان

«لِيُرِيَهُمَا سَوْءَٰنَهُمَا»؛ «تا بدی ها و نقاط ضعف آنها را بنمایاند و نشان بدهد.» شیطان نمی خواهد آن نقاط قوت و تعلق و ارتباط ما با عالم غیب را به رخ مردم بکشد و آن را برای مردم و برای خود ما نشان بدهد و بیان کند؛ بلکه می خواهد آن جنبه های ضعف و جودی ما و آن نقاط خلل و نقص ما را به واسطه ورود در حوادث و به واسطه تزیین و جلوه دادن آن نقاط ضعف به ما نشان بدهد و بیان کند و جلوه بدهد! **«لِيُرِيَهُمَا»** یعنی بنمایاند! شیطان اینها را می نمایاند.

اگر انسان در افرادی که در دنیا هستند و تعلق به دنیا دارند دقت کند، می بیند که آنچه بر اینها وجود اینها حاکم است، تنها کدورت، ظلمت، انانیت و خودمحوری است. این مسائل همان چیزهایی است که شیطان آنها را در موقعیتی قرار داده تا به واسطه عمل و ورود در این پدیده ها، این صفات رذیله بتواند خود را بنمایاند و صفات حسنه به دست فراموشی سپرده شود.

خدا در اینجا به ما هم همین مطلب را می گوید. اینها افرادی هستند که در دنیا می آیند، اما نسبت به مسائل آخرت بیگانه هستند! اینها افرادی هستند که در دنیا می آیند، ولی نسبت به باطن قضیه بیگانه هستند!

اقسام افراد در ارتباط با تعلق به دنیا

خدای متعال در اینجا افراد را در ارتباط با تعلق به دنیا و عدم تعلق به آن به سه قسمت تقسیم

می کند:

«ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُأْتِنَ اللَّهُ»^۲.

^۱ متأسفانه قسمتی از صوت، موجود نیست.

^۲ سوره فاطر (۳۵) آیه ۳۲. امام شناسی، ج ۴، ص ۹:

«سپس این کتاب را به بندگان برگزیده خود به عنوان ارث سپردیم، بعضی از آنها به نفس خود ظلم کردند و بعضی راه عدالت و میانه روی پیمودند و بعضی به واسطه اعمال خیر گوی سبقت را از همگان به اذن خدا ربودند.»

ما این کتاب و این قانون سیر و سلوک به سمت إله را در میان افراد به‌ودیعہ گذاشتیم و حقایق تشریح و تربیت را برای افراد بیان کردیم. بعضی از این مردم **(ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ)** هستند؛ ارج و موقعیت خودشان را نمی‌دانند، نمی‌دانند که چه گوهری را دارند از دست می‌دهند، نمی‌دانند که در چه ورطه‌ای دارند می‌افتند و نمی‌دانند چه فردایی در پیش دارند! اینها آن کسانی هستند که **(ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ)** هستند، یعنی به خودشان ظلم می‌کنند.

یکی بر سر شاخ و بُن می‌برید *** خداوند بستان نگه کرد و دید

بگفتا گر این مرد بد می‌کند *** نه با من که با نفس خود می‌کند^۱

اینها افرادی هستند که دارند بر نفس خود ظلم می‌کنند و آن حقیقت **(أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ)** و **(أَحْسَنُ تَقْوِيمٍ)** را نابود می‌کنند و آن را زیر پای هواهای نفس‌له می‌کنند و نه تنها نمی‌گذارند آن حقیقت شکوفا بشود، بلکه با اشتغال به تعلقات دنیا و گرفتاری‌های نفسانی و خیالات و اوهام شیطانی، کم‌کم آن سرمایه وجودی را به صفر می‌رسانند و دیگر از آن حقیقتی که بتواند آنها را راه بیندازد، در وجود خود چیزی باقی نمی‌گذارند! اینجا جایی است که خدا ختم و مُهر بر دل اینها زده است: **(حَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشْوَةً وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ)**؛^۲ خداوند بر دل‌های اینها مُهر زده است، یعنی دیگر اینها قابل هدایت نیستند! گوش اینها آیات قرآن را می‌شنود، ولی فقط یک صدا است؛ چشم اینها عبرت‌ها را می‌بیند، ولی فقط یک دیدن است و بین دیدن آنها و دیدن یک شیء جامد دیگر تفاوتی نیست، بین شنیدن آنها و شنیدن یک دستگاه جامد دیگر فرقی نیست، بین دل‌های آنها و جامدات دیگر تفاوتی وجود ندارد! این کار اینها است: **(فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ)**.

دسته دوم: **(وَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ)**؛ افرادی هستند که راه اقتصاد و اعتدال را در پیش می‌گیرند، رعایت جوانب را می‌کنند، مصالح و مفاصد را تشخیص می‌دهند و مفاصد را کنار می‌گذارند و مصالح را می‌گیرند، آنچه برای خود مفید است را انتخاب می‌کنند و در عین حال حظّ خود را هم از دنیا فراموش نمی‌کنند، رعایت جهت اعتدال را در همه مطالب دارند. این هم یک دسته!

اما دسته سوم هم داریم که گوی سبقت را از همه ربوده‌اند. آنها چه کسانی هستند؟ **(وَمِنْهُمْ)**

^۱ بوستان سعدی، باب اول، بخش ۱۶.

^۲ سوره بقره (۲) آیه ۷. معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۲۶۵.

«خداوند بر دل‌های آنان و بر گوش آنان مهر زده است و بر چشم‌های آنان حجاب و پرده‌ای است؛ و آنان دارای عذاب بزرگ می‌باشند.»

سَابِقُ بِالْخَيْرَاتِ؛ آنها کسانی هستند که در هر جا که خیر است در آنجا تأمل نمی‌کنند و به دنبال سبک سنگین کردن نیستند، آنها افرادی هستند که دل‌باخته و پاک‌باخته نسبت به جمال محبوب و حریم معبود سر از پا نمی‌شناسند، آنها افرادی هستند که اصلاً در مخیله آنها قیاس نمی‌آید، در مخیله آنها «این را انجام بدهم یا آن را انجام بدهم» نمی‌آید، بلکه فقط یک طرف را می‌بینند و بس! فقط یک حریم را می‌بینند و بس! فقط یک راه را می‌بینند و بس! **«سَابِقُ بِالْخَيْرَاتِ»**؛ «اینها افرادی هستند که سبقت به خیر دارند!» **«ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ»**؛^۱ «این آن فضل و بخشش و آن نعمت بزرگی است که خداوند به اینها داده است.»

اینها افرادی هستند [مصدق] **«جَنَاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ»**.^۲ خدا می‌فرماید: «اینها کسانی هستند که داخل بهشت می‌شوند و خدای متعال اینها را با لباس‌های حریر و دیبا و بهترین زینت از نظر ظاهر و از نظر باطن می‌آراید و زینت می‌کند.» اینها افرادی هستند که می‌گویند:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ * الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمَقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ».^۳

«حمد مخصوص خدایی است که حزن را از وجود ما برداشته است و ما دیگر در روز قیامت حزن نداریم، ما دیگر در روز قیامت غبطه نمی‌خوریم، ما دیگر در روز قیامت احساس حسرت و ندامت و پشمانی نداریم.»

«إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنَّا مُبْعَدُونَ»؛^۴ آن کسانی که حسنی از طرف ما بر آنها سبقت گرفت و آنها را در این راه قرار داد، همین افرادی هستند که حزن ندارند. اینها افرادی هستند که خدای متعال دل‌های آنها را روشن کرده است و راه حق و باطل را تشخیص می‌دهند و وجود

^۱ سوره فاطر (۳۵) آیه ۳۲. امام شناسی، ج ۴، ص ۹:

«و این همان مقام فضل بزرگ الهی است.»

^۲ سوره فاطر (۳۵) آیه ۳۳. امام شناسی، ج ۴، ص ۱۲:

«در آن بهشت‌های ابدی وارد شده و با دست‌بندهایی از طلا و لؤلؤ زینت شوند و لباس‌های حریر و ابریشم در بر کنند.»

^۳ سوره فاطر (۳۵) آیه ۳۴ و ۳۵. امام شناسی، ج ۴، ص ۱۲:

«حمد و سپاس اختصاص به ذات مقدس پروردگار ما دارد که حزن و اندوه را از ما ببرد و پروردگار ما بسیار جرم‌بخشنده گناهکاران و پاداش‌دهنده سپاسگزاران است * آن خدایی که ما را در این خانه ابدی از فضل و کرم خود وارد کرد.»

^۴ سوره انبیاء (۲۱) آیه ۱۰۱. معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۱۰۱:

«آن کسانی که از نزد ما درباره آنان خیر و نیکوئی پیشی گرفته است، از آتش دوزخ دورشدگانند.»

آنها را نور گرفته است.

فرمایش امام صادق علیه السلام درباره پذیرش حق و باطل و گرایش به نور و ظلمت

روایت عجیبی است که امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ [عَزَّوَجَلَّ] خَلَقَ قَوْمًا لِلْحَقِّ، فَإِذَا مَرَّ بِهِمُ الْبَابُ مِنَ الْحَقِّ قَبِلَتْهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنْ كَانُوا لَا يَعْرِفُونَهُ... وَخَلَقَ قَوْمًا لِغَيْرِ ذَلِكَ... وَإِذَا مَرَّ بِهِمُ الْبَابُ مِنَ الْبَاطِلِ قَبِلَتْهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنْ كَانُوا لَا يَعْرِفُونَهُ.^۱

خدای متعال قومی را برای حق و برای تمیز بین حق و باطل خلق کرده و آفریده است و دل‌های آنها مستعد قبول حق است. اینها افرادی هستند که اگر با یک پدیده و یک جریان حق یا با یک سخن حق مواجه بشوند، بدون اینکه خودشان متوجه باشند این حق را می‌پذیرند. شما دیده‌اید که وقتی در یک مجلس نشسته‌اید و یک مطلب صحیح که در آن حرفی نیست گفته می‌شود، پذیرش و تلقی افراد نسبت به این مطلب متفاوت است: یکی راحت می‌پذیرد؛ یکی در آن تأمل می‌کند و یکی نمی‌پذیرد! چرا قضیه این‌طور است؟

هم‌چنین خدای متعال گروهی را برای باطل آفریده است، وقتی که بابتی از باطل به روی آنها گشوده شود، آن باطل را می‌پذیرند؛ اگرچه نسبت به آن باطل معرفتی نداشته‌اند و قبلاً کسی به آنها نگفته است. وقتی زمینه‌ای برای انحراف باشد، می‌بینیم که گرایش بعضی از افراد نسبت به آن زمینه بیشتر است. [اما] بعضی‌ها هستند که گرایش به حق و قرب، جبلی و فطری آنها است و راه آنها است.

^۱ الکافی، ج ۲، ص ۲۱۴.

نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۳۲۳:

«در ج ۲/صول کافی ص ۲۱۴ با إسناد خود از ابن‌اذینه روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که گفت: "إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَ قَوْمًا لِلْحَقِّ فَإِذَا مَرَّ بِهِمُ الْبَابُ مِنَ الْحَقِّ قَبِلَتْهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنْ كَانُوا لَا يَعْرِفُونَهُ؛ وَإِذَا مَرَّ بِهِمُ الْبَابُ مِنَ الْبَاطِلِ أَنْكَرْتَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنْ كَانُوا لَا يَعْرِفُونَهُ. وَخَلَقَ قَوْمًا لِغَيْرِ ذَلِكَ فَإِذَا مَرَّ بِهِمُ الْبَابُ مِنَ الْحَقِّ أَنْكَرْتَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنْ كَانُوا لَا يَعْرِفُونَهُ؛ وَإِذَا مَرَّ بِهِمُ الْبَابُ مِنَ الْبَاطِلِ قَبِلَتْهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنْ كَانُوا لَا يَعْرِفُونَهُ."»

"خدایوند عزوجل گروهی را برای حق آفریده است. در این صورت اگر دری از حق بر آنها بگذرد دل‌هایشان آن را تصدیق می‌کند و اگرچه آن را نشناخته باشند؛ و اگر دری از باطل بر آنها بگذرد دل‌هایشان آن را انکار می‌کند و اگرچه آن را نشناخته باشند. و گروهی را خداوند برای باطل آفریده است؛ بنابراین اگر دری از حق بر آنها بگذرد دل‌هایشان آن را انکار می‌کند و اگرچه آن را نشناخته باشند؛ و اگر دری از باطل بر آنها بگذرد دل‌هایشان آن را تصدیق می‌کند و اگرچه آن را نشناخته باشند."»

حالا آیا خدای متعال این مسائل را از ازل برای افراد خلق کرده است یا اینکه همه مردم در تلقی به حق و تلقی به باطل مُستعد هستند؟

وقتی که انسان اعمالی را در مقام اختیار انجام می‌دهد، کم‌کم نفس خود را نسبت به هر عملی که انجام می‌دهد تربیت می‌کند؛ اگر عمل خلاف انجام بدهد، کم‌کم آن روح ایمان که روح گرایش به حق است در وجود او از بین می‌رود! وقتی که انسان گناهی انجام می‌دهد، اول خیلی احساس شرم می‌کند، وقتی دروغی می‌گوید احساس شرم می‌کند، وقتی خیانتی می‌کند احساس شرم می‌کند و نفسش دائماً او را ملامت می‌کند، ولی این عمل او را برای خیانت بعد و برای خلاف بعد و برای عمل قبیح بعد آماده‌تر می‌کند! وقتی عمل دوم را انجام داد، می‌بیند که احساس شرم او کمتر است! وقتی عمل سوم [را انجام داد همین‌طور] تا به‌جایی می‌رسد که دیگر انجام قبائح و امور خلاف برای او آسان و راحت می‌شود و دیگر نفسش او را ملامت نمی‌کند! در این هنگام اگر با عمل خلاف و عمل صحیح مواجه بشود، عمل خلاف را می‌گیرد، اگر با یک مسیر حق و مسیر باطل مواجه بشود، طبعاً به باطل گرایش پیدا می‌کند!

مقابل این قضیه هم درست است؛ یعنی اگر انسان مراقبه داشته باشد **(ءَامِنُوا وَعَمَلُوا الصَّالِحَاتِ)** کم‌کم به واسطه عمل خیر، نفس او به‌حالتی درمی‌آید و موقعیتی پیدا می‌کند که در مواجهه با حق - ولو اینکه اطلاع نداشته باشد - به آن سمت گرایش پیدا می‌کند! این مسئله شوخی نیست، این مسئله گُتره نیست! نفس انسان با نوری که دارد بدون اینکه تشخیص بدهد [حرکت می‌کند].

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

تَجِدُ الرَّجُلَ لَا يَخْطِئُ بِلَامٍ وَلَا وَاوٍ، حَاطِبًا مُصَقَّعًا وَقَلْبُهُ أَشَدُّ ظُلْمَةً مِنَ اللَّيْلِ الْمُظْلَمِ؛ وَتَجِدُ الرَّجُلَ لَا يَسْتَطِيعُ تَعْبِيرًا [يُعَبِّرُ] عَمَّا فِي قَلْبِهِ بِلِسَانِهِ وَقَلْبُهُ يَزْهَرُ كَمَا يَزْهَرُ الْمَصْبَاحُ.^۱

شما با فردی برخورد می‌کنید سخنور و توانا که «لام» را با «میم» یا «واو» اشتباه نمی‌کند. آن‌قدر در صحبت توانا است و آن‌قدر خوش‌برخورد و خوش‌بیان و خوش‌لهجه است که از کیفیت

^۱ الکافی، ج ۲، ص ۴۲۲. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۳۲۲.

«شما مردمی را می‌یابید که در سخن گفتن چنان استادند که حتی در یک حرف همچون لام و یا واو اشتباه نمی‌کنند. خطیبی هستند بلیغ و یا جهوری‌الصوت و یا به‌طور مسلسل بدون ارتعاش و لُکنت لسان خطبه می‌خوانند، اما قلبشان تاریک‌تر است از شب تاریک؛ و هم‌چنین شما مردمی را می‌یابید که توانایی ندارند که آنچه را در نیت دارند بر زبان آورند، اما قلبشان همچون چراغ درخشان نور می‌دهد!»

گفتار او حظّ می‌بریم! خطیبی است بسیار سخنور و سخندان که مطالب را کاملاً شمرده و مرتّب برای مردم بیان می‌کند. آنچه می‌خواهد و در ضمیر او می‌گذرد را به بهترین نحو و به بهترین وجه برای مردم بیان می‌کند! مگر یک‌هم‌چنین افرادی و امثال ذلک نبودند و نیستند؟! هستند و کم هم نیستند! درحالی‌که امام صادق می‌فرماید: «دل او از شب تار تاریک‌تر و ظلمانی‌تر و مکدرتر است!»

هم‌چنین در مقابل فردی را می‌یابید که نمی‌تواند ضمیر خود را بر زبان بیاورد، یعنی یک شخص عامی است و نمی‌تواند نیت خود را بیان کند، در کلمات لُکنت دارد و در انتخاب تعابیر نمی‌تواند آنچه را که باید انجام بدهد، ولی «و قلبه یزهر کما زهر المصباح؛ همان‌طور که چراغ می‌درخشد، قلب او هم می‌درخشد!» این چیست؟ این همان نور باطن است!

اینها آن افرادی هستند که **(سَبَقَتْ لَهُمْ مِّنَّا الْحُسْنَىٰ)**؛ حُسنای الهی بر آنها سبقت گرفته و آنها را در آن شاهراه قرار داده است. نگوئیم: ما اهل علم نیستیم! نگوئیم: ما اهل درایت و روایت نیستیم! نگوئیم: ما از این مطالب خبر نداریم! نه خیر، مطلب به اینها نیست؛ بلکه مسئله به قلب و نفس و ضمیر برمی‌گردد! هر کسی بشنود و عمل کند می‌رسد، حالا هر شخصی که می‌خواهد باشد؛ و هر کسی بشنود و عمل نکند نمی‌رسد، حالا هر شخصی که می‌خواهد باشد! مسئله به ایمان و عمل صالح است! در اینجا بین عالم و جاهل فرقی نیست، بین عالم و عامی تفاوتی نیست! مسئله هدایت و نورانیت باطن و تکامل، جدای از مباحث علم و ظاهر است! آن مسئله، قلب صاف و عمل صالح را می‌طلبد و ایمان و عمل صالح را تقاضا می‌کند! تمام اینها مقدمه است.

معنای فزع اکبر در قیامت

این همان مقام اطمینان است. اینجا همان جایی است که **(لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ)**. در روز قیامت که نامه اعمال را به دست افراد می‌دهند، همه سراسیمه و پریشان نگاه می‌کنند، چون انسان به نفسش نگاه می‌کند! نامه عمل در دستش است و نمی‌داند که در این نامه چه نوشته است، اما آن حالت درونی خود و آن حالتی که با او است، قبل از نگاه کردن به نامه نشان می‌دهد که در آن نامه چه خبر است و حالت اضطراب او را می‌گیرد! حالا می‌خواهد بیاید در پیشگاه عرض پروردگار و تازه نامه عمل را باز کند؛ این کار را انجام دادی، آن کار را انجام دادی، این کار را انجام دادی، آن کار را انجام دادی! ولی فزع از همان اول این افراد را نمی‌گیرد. خدای متعال در اینجا تعبیر به فزع اکبر آورده است: **(لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ)**. می‌دانید چه فزعی است؟ آنچه در این دنیا موجب فزع و جزع ما است، نسبت به آنچه در آن دنیا برای ما است صفر هم به حساب نمی‌آید! آنجا جایی است که انسان

می‌داند دیگر کار تمام است! ما هنوز نمی‌دانیم، هنوز خیال می‌کنیم در این دنیا هستیم، هنوز خیال می‌کنیم مسئله واقعیت ندارد، ۶۰ درصد قضیه را قبول داریم، ۵۰ درصد قضیه را قبول داریم، ولی یقین نداریم به اینکه قیامتی هست، یقین نداریم به اینکه پشیمانی‌ای در راه است، یقین نداریم به اینکه فردایی هست، یقین نداریم به اینکه حساب و کتابی هست! شنیده‌ایم و در ته دلمان هم قبول داریم، اما یقین به این موضوع نداریم! چه موقع یقین پیدا می‌کنیم؟ وقتی که جهنم را ببینیم، بهشت را هم ببینیم، مقام حساب و کتاب را هم ببینیم! آنجا است که دیگر فزع اکبر می‌آید، آنجا است که آن جزع و فزعی که نمی‌داند حالا در این نامه چیست [می‌آید!] تمام نیات در این نامه آمده است، تمام قدم‌هایی که برداشتیم در این نامه آمده است، تمام افکار ما و تمام حرف‌هایی که زدیم مو به مو و بدون یک واو کمتر یا بیشتر در این نامه آمده است؛ امروز این حرف را به آن شخص زدی و دلش را رنجاندی! چرا؟ حالا بیا حسابت را پس بده! آن روز این فکر را نسبت به آن برادر مؤمنت کردی! چرا؟ حالا بیا حسابت را پس بده! امروز آن عمل را نسبت به آن برادرت انجام دادی! چرا؟ حالا بیا حسابت را پس بده! اگر هم حسابت را پس ندهی نمی‌توانی جلو بروی! باید حساب را پس داد و باید از عهده حساب برآمد! در اینجا است که آن فزع اکبر می‌آید، یعنی فزعی که دیگر بالاتر از آن فزعی نیست! انسان می‌بیند کار تمام است و دیگر فرصت از دست رفته است، [لذا می‌گوید:]

﴿رَبِّ أَرْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا﴾.^۱ «خدایا، مرا برگردان

تا این گذشته را جبران کنم! آبد، این حرفی است که زده می‌شود و از دهانش درمی‌آید!»

کجا برگردانیم؟ پرونده دنیا بسته شده است! شما قومی بودید که آمدید و به اینجا رسیدید و تمام شد، حالا ما در این دنیا کارهای دیگری داریم، می‌خواهیم اقوام و افراد دیگری را بیاوریم، شما را داخل در آنها برگردانیم؟! این طور که نمی‌شود! این پرونده دیگر تمام شد و دیگر به دنیا بر نمی‌گردد!

﴿لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَرَعُ الْأَكْبَرُ وَتَنَلَّقَهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ﴾: «اینها آن افرادی هستند که ملائکه

می‌آیند و می‌گویند: [”امروز همان روزی است که خدای متعال در عالم دنیا به شما وعده آن روز را داده بود.“]»

اهمیت امید به رحمت و غفران الهی

^۱ سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۹۹ و ۱۰۰. افق وحی، ص ۹۲:

«پروردگارا، مرا برگردان شاید بتوانم جبران گذشته و مافات بنمایم! ابداً این طور نخواهد بود و بازگشتی در کار نمی‌باشد، و این سخنی است که از دهان تجاوز نمی‌نماید!»

اما خدا در اینجا راه گذاشته است و امید داده است و برای بندگان رحمت آورده است. ما افرادی هستیم که هم کار خوب انجام می دهیم و هم کار بد انجام می دهیم، رحمت خدا در اینجا شامل حال ما می شود. خدا می گوید: خیال نکنید حالا که یک اشتباه کردید دیگر کار تمام است! تصور نکنید اگر یک امر خلاف انجام دادید دیگر کار تمام است! نه، این طور نیست!

﴿قُلْ يُعْبَادِي الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا﴾^۱

«بگو ای کسانی که بر خودتان ستم و ظلم کرده اید، از رحمت خدا نا امید نشوید؛ [چون خداوند تمامی گناهان را می آمرزد!]»

آیه دیگری در قرآن هست که بسیار آیه عجیبی است، این آیه شامل حال ما خواهد شد:

﴿وَأَخْرُونَ أَعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَىٰ اللَّهُ أَن يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾^۲

«آن کسانی که در این دنیا عمل کردند، ولی قاطی کردند؛ یعنی هم کار خوب انجام دادند و هم کار بد انجام دادند، عمل سیئی را با عمل صالح با هم انجام دادند، ولی بعد توبه می کنند، امید است که مورد رحمت الهی واقع بشوند، [به درستی که خداوند غفور و رحیم است!]»

این آیه، بسیار آیه امیدوار کننده ای است.

جابر بن عبدالله انصاری از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایتی نقل می کند.

می گوید از رسول خدا شنیدم که فرمود:

لَا يَمُوتَنَّ أَحَدُكُمْ إِلَّا وَهُوَ يُحْسِنُ الظَّنَّ بِاللَّهِ، وَكَمْ مِنْ قَوْمٍ أَرْدَاهُمْ سُوءَ الظَّنِّ بِاللَّهِ.^۳

«مبادا شما بمیرید درحالی که حسن ظنّ به خدا در وجود شما نباشد! چه بسیار اقوامی بودند که آمدند و همین سوءظنی که به خدا و به رحمت خدا و به بخشش و فضل خدا داشتند آنها را از بین برد!»

این روایت بسیار امیدوار کننده است که انسان احساس کند بالأخره بشر است و جایز الخطا

^۱ سوره زمر (۳۹) آیه ۵۳. معاد شناسی، ج ۹، ص ۱۲۷:

«بگو: ای بندگان من که بر عمرها و جانهای خود اسراف کرده و به بیهودگی و تجاوز از حدود الهیه افراط کرده اید، از رحمت خداوند مأیوس نباشید؛ چون خداوند تمامی گناهان را می آمرزد!»

^۲ سوره توبه (۹) آیه ۱۰۲. معاد شناسی، ج ۳، ص ۹۴:

«و جماعت دیگری هستند که به گناهان خود اعتراف نموده، مقداری از اعمال صالحه انجام داده اند و مقداری از اعمال زشت بجای آورده اند. شاید خداوند از گناه آنها درگذرد، و به درستی که خداوند غفور و رحیم است.»

^۳ مسند أحمد، ج ۳، ص ۳۹۰، با قدری اختلاف.

است؛ گناه و خطا می‌کند، ولی راه توبه باز است!

ماه رمضان گذشت. ماهی که خدای متعال در آن ماه ما را به پذیرایی خودش دعوت کرده بود، ماهی که ماه عبادت و توبه و انابه و بخشش بود. رسول خدا فرمود:

فَإِنَّ الشَّقِيَّ مَن حَرَّمَ غَفْرَانَ اللَّهِ فِي هَذَا الشَّهْرِ الْعَظِيمِ؛^۱ «آدم بیچاره و بدبخت آن کسی است که ماه رمضان بر او بگذرد و او از رحمت خدا محروم باشد!»

واقعاً خیلی عجیب است! یعنی ماه رمضان ماهی است که خدای متعال با تمام توان برای بخشش و آمرزش بندگان پا به میدان گذاشته است و تمام اسباب و وسایل را فراهم کرده است.

در روز عید از خدا چه بخواهیم؟

امروز چه روزی است؟ امروز روز عید است! روزی است که خدای متعال به واسطهٔ این نعمت و به واسطهٔ ورود در این میهمانی، به بندگان عیدی می‌دهد! عیدی عبارت از چیست؟ آیا عیدی عبارت از قضای حاجات است؟! آیا عیدی عبارت از برآورده شدن گرفتاری‌ها است؟! آیا عیدی عبارت از صحت و سلامتی بدنی است؟! آیا عیدی عبارت از رفع گرفتاری‌ها و مسائل دنیا است؟! البته ممکن است اینها هم عیدی باشد، ولی عیدی داریم تا عیدی! و ما نباید [آن عیدی واقعی را] از دست بدهیم! آن عیدی‌ای را که خدا در امروز می‌دهد در دعای قنوت خواندیم:

اللَّهُمَّ... أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذَا الْيَوْمِ الَّذِي جَعَلْتَهُ لِلْمُسْلِمِينَ عِيدًا وَلِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ذُخْرًا وَشَرَفًا وَكَرَامَةً وَمَزِيدًا.

«خدایا، من تو را به امروز قسم می‌دهم، روزی که برای مردم و برای پیامبر خودت و آل او عید قرار دادی و آن را موجب ذخیره برای آنها و موجب شرافت و علؤ مقام و درجات آنها قرار دادی و به آنها کرامت نازل کردی!»

خدایا، من تو را به یک‌هم‌چنین روزی قسم می‌دهم!

أَنْ تُدْخِلَنِي فِي كُلِّ خَيْرٍ أَدْخَلْتَ فِيهِ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ؛ «مرا در هر خیری که پیامبر خود و آل او را داخل کردی، داخل کنی!»

این مسئله شوخی نیست! حالا که خدا دارد می‌گوید: «من می‌دهم!» چرا ما بگوییم: «نه!» خدا دارد می‌گوید که شما این را بگویید، شما این را در دعا بخوانید، شما این را در نماز بخوانید. این طور نیست که این مطلب را پیغمبر خوانده باشد و شما بیایید حکایت کنید؛ نه، شما هم بیایید و

^۱ الأُمّالی، شیخ صدوق، ص ۹۳.

همین تقاضا را کنید! مگر من بخیلیم؟! مگر دریای جود و کرم من تمام می‌شود؟! اینجا است که می‌گویند: گر گدا کاهل بود، تقصیر صاحب‌خانه نیست!

رفقا، این را بدانیم که امروز روز مهمی است! اگر تا به حال نیت خود را صاف نکرده‌ایم، امروز صاف کنیم! اگر خواست و نیت خود را به مرتبهٔ رشد نرسانده‌ایم، امروز به آن توجه کنیم! در هر خیری که پیغمبر را داخل کردی، مرا هم داخل کن! اصلاً این مسئله قابل تصور است؟! اصلاً می‌شود به فکر و به تخیل انسان بیاید؟! در آن خیری که پیامبر عظیم‌الشأن، آن کسی که مقام اول و آخر را دارد و ائمه علیهم السلام و امام زمان ارواحنا فداه را داخل کردی، مرا هم داخل کن! الان امام زمان در چه خیری قرار دارد؟ الان آن حضرت در چه وضعیتی قرار دارد؟ الان آن حضرت در چه مقامی متمکن است؟ الان او از چه نعمات الهی دارد بهره‌مند می‌شود؟ خدایا، از آنها قسمت ما هم بکن! چه عیب دارد؟! بالأخره دریای تو باز است و کرم تو انتها ندارد! خودت این طور به ما یاد دادی!

وَأَنْ تُخْرِجَنِي مِنْ كُلِّ سُوءٍ أَخْرَجْتَ مِنْهُ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ؛ «و از هر بدی و زشتی در هر مرتبه‌ای از مراتب [که آنها را خارج کردی، مرا هم خارج کنی.]»

مراتب توبه

در روایتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

توبه مراتبی دارد: توبهٔ مردم عبارت است از گناهان؛ توبهٔ اولیا عبارت است از توجه به غیر خدا؛

توبهٔ انبیاء عظام عبارت است از اضطراب سرّ^۱

یعنی آنها توجه به غیر خدا ندارند و اگر در آن استغراق در مقام عزّ و مقام امن پروردگار یک

لحظه از آن تعلق کم بشود - نه اینکه توجّهشان قطع بشود - صدای آنها بالا می‌رود! اضطراب سرّ یعنی

یک قدری از آن تعلق سرّ و ضمیر آنها کم بشود، توبهٔ اینها از آن است! این سوء برای آنها است.

^۱ مصباح الشریعة، ص ۹۷، با قدری اختلاف.

معاد شناسی، ج ۷، ص ۱۶۳:

«در مصباح الشریعة وارد است که: "توبهٔ الانبیاء من اضطراب السرّ؛ و توبهٔ الأولیاء من تلوث الخَطرات؛ و توبهٔ الأصفیاء من التَّنْفیس؛ و توبهٔ الخاصّ من الإشتغال بغير الله، و توبهٔ العامّ من الذُّنوب."»

در ضمن روایتی که در این کتاب به حضرت صادق علیه السلام منسوب است چنین وارد است که: "توبهٔ پیامبران از اضطراب سرّ آنها است؛ و توبهٔ اولیا از آلودگی نفس به واسطهٔ خواطر؛ و توبهٔ اصفیا از غم و غص زدایی و طلب راحتی کردن است؛ و توبهٔ خواص از اشتغال به غیر خدا؛ و توبهٔ عوام از گناهان است."»

حالا ما در اینجا از خدا این را می‌خواهیم، ما نمی‌گوییم: خدایا، گناہانی را که ما می‌کنیم ببخش! بله، این گناہان هم باید بخشیده بشود، ما نمی‌گوییم: خدایا، ما را از توجه به غیر خودت [محفوظ بدار!] نه، ما پا را روی آن پله بالا می‌گذاریم و می‌گوییم: خدایا، آن سوء و آن مرتبه از لغزشی که اولیاء راستین خود و ائمه را از آن محفوظ داشتی، ما را هم محفوظ بدار!

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَ مَا سَأَلْتُكَ بِهِ عِبَادُكَ الصَّالِحُونَ؛ «خدایا، من از تو سؤال می‌کنم بهترین چیزی را که بندگان صالح تو تقاضا کردند.»

وَأَعُوذُ بِكَ مِمَّا اسْتَعَاذَ مِنْهُ الْمُخْلِصُونَ؛^۱ [و به تو پناه می‌برم از آن چیزی که بندگان خالص تو از آن به تو پناه می‌برند].^۲

معنای واقعی عید

عید ما عبارت است از معرفت امام علیه السلام! عید ما عبارت است از ورود در حریم ولایت امام علیه السلام! این عید است! عید ما عبارت است از شناخت امام زمان علیه السلام! این معنا، معنای عید است!

إِنْ شَاءَ اللَّهُ كَمَا أَنَّ خَدَايَ مَتَعَالَى وَلِيَّ خُودِش رَا بَه مَا بَشَنَاسَانْد و مَا رَا دَر حَرِيمِ و لَآيَتِ اُو قَرَار دَهْد! اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيَّكَ الْحَجَّةَ بْنِ الْحَسَنِ صَلَّوَاتِكَ عَلَيْهِ و عَلَىٰ آبَائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ و فِي كُلِّ سَاعَةٍ و كَلِيًّا و حَافِظًا و قَائِدًا و نَاصِرًا و دَلِيلًا و عَيْنًا حَتَّى تُسَكِّنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا و تُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا.^۲

اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغَبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةِ كَرِيمَةٍ تُعَزِّبُ بِهَا الْإِسْلَامَ و أَهْلَهُ و تُذَلِّبُ بِهَا النِّفَاقَ و أَهْلَهُ و تَجْعَلُنَا فِيهَا مِنَ الدَّعَاةِ إِلَى طَاعَتِكَ و الْقَادَةِ فِي [إِلَى] سَبِيلِكَ و تَرْزُقُنَا بِهَا كَرَامَةَ الدُّنْيَا و الْآخِرَةِ.^۳

برای تعجیل در ظهور امام زمان علیه السلام سه صلوات بفرستید!

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ و آلِ مُحَمَّدٍ

^۱ إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۲۸۹.

^۲ مصباح المتهجد، ج ۲، ص ۶۳۰، با قدری اختلاف.

^۳ مصباح المتهجد، ج ۲، ص ۵۸۱، فرازی از دعای شریف افتتاح. رساله نکاحیه، ص ۵۶:

«بار پروردگارا، ما با تضرع و ابتهاج نیازمندانه به درگاه تو از سویدای دل خواهانیم تا دولتی بزرگوارانه پیش آوری که در آن دوران، اسلام و یاورانش را سربلند فرموده، نفاق و پیروانش را ذلیل و خوار گردانی، و ما را در آن دوره از زمره دعوت‌کنندگان خلق به اطاعتت و از پیشوایان آنها در راه رضای به فرمانبرداریت قرار دهی، و بدین سبب از مواهب نفیسه و کرامت‌های موهوبه خزانه جودت در دنیا و آخرت روزی ما فرمایی!»